

## شهيد غلامحسين بارانى



سامانه جامع سرداران و دوزخ شهادت استان بوشهر

غلامرضا	نام پدر
۱۳۴۲/۰۶/۳۰	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۴/۰۸/۰۷	تاریخ شهادت
سومار	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سرباز زمینی ارتش	نوع عضویت
-	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
طلحه	مدفن

## زندگینامه

شهید غلامحسین بارانی در سال ۱۳۴۲ در روستای طلحه چشم به جهان گشود. پدر او غلامرضا و مادرش دولت شریفی نام دارد. پدر شهید نیز مانند سایر افراد آن روستا شغل کشاورزی و باغداری را پیشه خود ساخته و ارتزاق خانواده خود را از همین راه مشاغل مقدس تأمین نموده است. پدر شهید بارانی از خود ملکی نداشت لاجرم بر روی زمین های دیگران فعالیت می نمود و سهم ناچیزی از حاصل فعالیت خود را به خود اختصاص می داد. هم اکنون نیز آن پدر فرتوت و سالخورده ولی جوانمرد در حال حیات می باشد. شهید بارانی دوران تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود در روستای طلحه سپری می نماید. علی رغم سن کم در ایام تابستان مشغول به کار می شد تا هزینه تحصیل خود را فراهم نماید. پس از اتمام تحصیلات دوره دبستان وارد مدرسه راهنمایی روستای فاریاب می گردد تا جهت ادامه تحصیل گام بردارد. مسیر طولانی طلحه تا فاریاب برای کودکی که تنها ۱۰ بهار از عمر او نگذشته مشکل بود با این حال دوره راهنمایی را طی می نماید و در سال سوم راهنمایی قبل از آنکه پایان دوره راهنمایی را شاهد باشد به جبهه اعزام می گردد و به مدت ۳ ماه و شانزده روز در جبهه باقی می ماند. در این مدت بنا به گفته همسنگران و دوستان شهید دوره خود سازی او بوده است. در این مدت کوتاه عمق ضمیر او بیدار گشته و مانند یک قاضی به وقت در گذشته خود تفحص می کرد تا حقی از دیگران را به گردن خود نگذاشته باشد. از دوستان آن شهید نیز می توان از آقایان هوشنگ شهریار، عبداللہ آریس، غلامعلی یسرتیو و شهیدان مهدی خاک زاد و کرامت بارانی نام برد. سرانجام در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ در جبهه اروند رود به دست شقی ترین بندگان شربت شهادت را می نوشد و پاسخ صدای حق را لبیک می گوید. این شهید و الامقام از طرف بسیج به جبهه جنگ اعزام گردیده بود.

## وصیت نامه

ای آنهایی که مأمور دفن من هستید مرا در تابوتی سیاه بگذارید تا بدانید آنچه سیاهی بوده کشیده ام دست هایم را از تابوت بیرون آورید تا بدانید که چیزی با خود نبرده ام چشم هایم را باز بگذارید تا بدانید که چشم به راه بوده ام و آنگاه تکه یخی را به صورت شمع در آورید و بر سر قبرم بگذارید تا با اولین طلوع آفتاب آب شود و به جای مادرم گریه کند. بعد از صد سال دیگر قبرم را بشکافید و قلم را در آورید و می بینید که هنوز نام امام زمان(عج) بر روی آن نوشته است و می توان آن را خواند.

ای که بر عکس من تازه جوان می نگری

هیچ داری زدل مادر زارم خبری

نوجوان بودم، امید بس داشت دلم

حیف و صد حیف که از این عمر نبردم ثمری

کوچک شما غلامحسین بارانی ۲۶/۲/۶۴

## مصاحبه

پای صحبت مادر شهید:

«در آن زمان که دو فرزندم مشغول خدمت سربازی بودند خیلی ناراحت بودم. چرا که دوری دو فرزند ارشد خانواده برای یک مادر خیلی سنگین است. یک شب حضرت امام خمینی(ره) را در خواب دیدم. امام بزرگوار خطاب به من گفت: چرا این قدر جزع و فزع می کنی؟ از این دو فرزندت یکی متعلق به خودت و دیگری متعلق به ماست. از خواب بیدار شدم مثل یک سپیده دم صبح روشن شده. فهمیدم که فرزندی از فرزندانم که خالص تر است شهادت را در خواهد یافت. خواب را با پدر شهید در میان گذاشتم. پدر شهید نیز چنین عقیده ای داشت که یکی از فرزندانمان را تقدیم اسلام نمائیم. دلهره سراپای وجودم را پر کرده بود. از آن زمان به بعد هر کسی درب حیات را می نواخت منتظر بودم تا خبری ناگوار برایم بیاورد. گرچه امروز بر خود می بالم که توانسته ام حاصل دسترنجم را تقدیم اسلام عزیز نمایم. پس از شنیدن خبر شهادت فرزندم گویی که این آمادگی در وجودم رخ داده بود. به همین جهت توانستم صبر نمایم و خدای را شاکر باشم. آن شهید نیز از طریق بسیج به خدمت سربازی اعزام شده بود. سرانجام در جبهه سومار به مقام رفیع شهادت نائل آمد. در تشییع آن شهید نیز آن چنان استقبالی صورت گرفت که مصائب ما سبک تر گردید. این امت بیدار دل با حق بیدار دلی خود خود بر من مادر شهید نیز ثابت کردند و حتی از مادر شهیدان نیز در استقبال از تشییع جنازه و هدف او فراتر رفته اند.»

## خاطرات

صفات اخلاقی شهید :

شهید بارانی یکی از دوست داران و خدمتگزاران صدیق به نظام اسلامی بود. قلب کوچک او به عشق اسلام می پیید و تمامی هم و غم او اعتلای کلمه اسلام بر تارک جهان بود. گرچه کم سال بود اما روح بلندی داشت. او فردی از خود گذشته بود و از سید الشهداء (ع) آموخته بود که حیات واقعی در شهادت است. او با معتقدات مکتبی اسلام آشنایی داشت و دست لایزال الهی را منبع قدرت ابدی می دانست و همین اعتقاد بود که نیروی مضاعف را در چهره او به نمایش گذاشته بود. او می گفت: «وقتی ما جانمان را در معرض ابتلائات بگذاریم دیگر هرگز نیروی شیطان بر ما تسلط نخواهد داشت.» آن شهید بزرگوار جوان مردی از تبار اصحاب عاشورا بود که درس ایثار و فداکاری را از مولای خود آموخته بود. مادر بزرگوار آن شهید در پرورش او سهم به سزایی داشته است و مادری که از همان اوان تولد فرزندش لایبی استقامت و مجاهدت فی سبیل الله را در گوش فرزندش زمزمه می کرد. مادری که پاک ترین دامن ها را روی فرزندش گشود تا او نیز پاک ترین انسان ها گردد. همیشه چنین بوده است مردان بزرگ در دامن زنان یزرگ بر خاسته اند و این رسم تاریخ است و رسمی است لایتغیر. آن شهید با طبیعت روستای خود انس و الفتی دیرینه داشت و با صفای روستا نیز چنین بود. او پرتو ایمان خود را به کوه های هم جوار طلحه گسیل داده بود. همیشه ایام ساده پوش بود. اهل کار و ایثار بود. قبل از شهادتش آبروی خود را نزد خدا قطرات عرق جبینش می دانست و بعد از شهادت نیز آبروی خود را قطرات خون می دانست. گوی اخلاق را نیز از همگان ربوده بود. در هنگام حیات مادی خود مجاری فیض خدا بود. که بر زمین اقامت گرفته بود. اینک نیز در آسمان اقامت گزیده است و مجاری فیض خداست برای آسمانیان. شهید بارانی ترنم قطرات باران را داشت و هم چون باران مهربان بود. در نماز خود حضور قلب داشت و همین حضور قلب بود که با جسم و جان او نیز حضور قلب داد تا به قربان گاه اسماعیل (ع) پا گذارد و توان آن را بیابد که تحمل مشقت نماید. او فردی نرم خو و انتقاد پذیر بود. به مردم محله خود عشق می ورزید و خود را جزئی از خانواده بزرگ لشکر اسلام می دانست. در سخن گفتن رعایت دیگران را می نمود. و از غیبت کردن سخت بی زار بود. به طوری که هرگاه صحبت کسی در میان ما آمد بدون آن که کلام گوینده را قطع نماید انزجار قلبی خود را به طریقی به گوینده نشان می داد و یا این که من باب اعتراض مجلس را ترک می نمود.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر